**جلسه سوم**

**اشکال سوم بر قاعده ترتب:** طبق قاعده متلازمان نباید در حکم مختلف باشند. لذا اگر ملازمی واجب شد ملازم دیگر هم واجب است و هکذا در سایر احکام لذا نمی­شود یکی واجب و یکی حرام باشد چون تکلیف به محال لازم می­آید. **(**اساس این اشکال بر اصل قضیه ضد است)

 **توضیح:** بیان شد که امر به شیء اقتضا دارد نهی از ضد عام را لذا اگر امر به ازاله شده باشد ضد عام آن که ترک ازاله باشد منهی است لذا طبق قاعده باب ضد ترک ازاله منهی است از طرفی طبق قاعده ترتب که می­گوید **إن عصیت الازاله فَصَلِّ** باید در صورت ترک ازاله صلاه لازم باشد و لزوم فعل صلاه با منهی بودن ترک ازاله منافات دارد چون اگر صلاه واجب شد ملازم آن که ترک ازاله است باید ترک شود در حالی که قاعده اقتضاء و التزام ترک آن را منهی می­داند و این مصداق تخلف حکم متلازمین است که باطل است (و اگر چنین حکمی صادر شود تکلیف به محال لازم می­آید) و سبب منتهی شدن به این باطل قاعده ترتب است و طبق قاعده مستلزم الباطل باطل قاعده ترتب هم باطل می­شود.

**مقدم:** اگر قائل به قاعده ترتب شویم .

**تالی:**لازم می­آید اختلاف متلازمان در حکم و تکلیف به محال)

**و لکن التالی باطل**( اختلاف متلازمان در حکم و در نتیجه تکلیف به محال باطل)

**فالملزوم مثله** ( قائل شدن به قاعده ترتب نیز باطل است)

**بیان ملازمه:** بیان شد که قاعده اقتضاء و استلزام می­گوید امر به شیء مقتضی نهی از ضد است لذا امر به ازاله اقتضاء دارد نهی از ضد آن را که ترک ازاله باشد لذا ترک ازاله منهی است ، از طرفی قاعده ترتب می­گوید **إن عصیت الازاله فَصَلِّ** لذا ازاله که ترک شود طبق قاعده ترتب لازم است صلاه خوانده شود(وجوب صلاه متعِّین می­شود) و لازمه فعل صلاه منهی بودن فعل ازاله است در حالی که قاعده اقتضاء ترک ازاله را منهی می­کند لذا قاعده ترتب سبب تخلف حکم متلازمان می­شود و این اختلاف حکم تکلیف به محال است. ( قاعده اقتضاء می­گوید ترک اهم باطل است ترتب می­گوید فعل مهم در صورت ترک اهم لزوم دارد لذا ترک اهم لازم است )

**دلیل بطلان تالی:**علت اینکه متلازمان نمی­توانند در حکم مختلف باشند این است که اگر آن دو امر ملازم در حکم مختلف باشند تکیف به محال لازم می­آید . به این بیان که قاعده ترتب می­گوید اگر ازاله ترک شد صلاه واجب است و از طرفی قاعده اقتضاء می­گوید ترک ازاله منهی است و این تکلیف به محال است که ما هم مأمور به انجام عملی باشیم و هم مأمور به ترک نکردن ملازم آن . این عمل مثل این است که گفته شود آتش روشن کنید بدونه اینکه دود داشته باشد.

**جواب اشکال سوم:**

ما هم قبول داریم نباید متلازمان در حکم مختلف باشند اما این در صورتی است که امر به اهم و مهم در عرض هم باشند نه در طول هم .

**توضیح:** این قاعده که می­گوید اگر متلازمان در حکم مختلف باشند تکلیف به محال لازم می­آید در اوامر عرضی است نه اوامر طولی .

 اوامر عرضی مانند اینکه مولی هم امر به صلاه کند هم امر به روزه گرفتن . این دو امر در عرض هم هستند یعنی به جا آوردن هر یک از آنها منوط به ترک دیگری نیست . در صورتی که ترتب بین دو امر طولی است و علت ترتب این است که ما در مقام امتثال یک قدرت بیشتر نداریم که یا برای انجام اهم باید صرف شود یا برای انجام و این یک قدرت جلوی قاعده استلزام و اقتضاء را می­گیرد چون قاعده عدم تخالف متلازمان در حکم در حالی است که دو قدرت باشد نه یک قدرت( به عبارت دیگر قاعده اقتضاء و استلزام در جای است که ما بر انجام همه اطراف علم داشته باشیم . در این صورت نباید بین متلازمان در حکم اختلاف باشد) در حالی که در اوامر طولی ما یک قدرت بیشتر نداریم و همین یک قدرت باعث شده که در ترتب قائل به مشروط شدن فعل هر یک از آنها به ترک دیگری باشیم به عبارت دیگر در ترتب امر به اهم در صورتی مستلزم نهی از ضد است عام است که شرط نداشته باشد و منجز بودن آن مشروط به شرط نباشد اما در ترتب امر به شیء اقتضاء ندارد نهی از ضد خودش را به صورت مطلق **( امر به ازاله اقتضاء ندارد نهی از ضد** **عام ازاله را مطلقا چرا که وجوب فعل ازاله مشروط به ترک صلاه است در نتیجه حرمت ترک ازاله هم مشروط به ترک صلاه است و هکذا وجوب صلاه مشروط به ترک ازاله است و حرمت ترک صلاه هم مشروط به ترک ازاله است)** حال که وجوب هر یک مروط شد حرمت هر یک از آنها نیز مشروط خواهد شد لذا امر به ازاله مستلزم نهی از ضد عام ( ترک ازاله ) نیست تا بعد بگویید اقتضا این را می­گوید و ترتب می­گوید صلاه که واجب شد ازاله باید ترک شود ..ونتیجه بگیرید اختلاف حکم متلازمان را

خلاصه اینکه اختلاف متلازمان در حکم در اوامر عرضی مشکل دارد نه در اوامر طولی که از اول فعلیت هر یک مشروط به ترک دیگری است. لذا قائل شدن به ترتب مستلزم اختلاف متلازمان در حکم نیست. و لذا تکلیف به محالی هم لازم نمی­آید . در نتیجه اشکال سوم جای ندارد.